



Setarehaydovoom

به نام خدا

احمد و محمود دو دوست صمیمی بودند که در دهکده‌ای دور از شهر زندگی می‌کردند. این دو پسر بچه همسایه دیوار به دیوار و خانواده‌شان به کشاورزی مشغول بودند. پدر احمد آرزو داشت که پسرش دکتر شود تا به مردم ده خدمت کند و مادر محمود دعا می‌کرد که پسرش مهندس شود تا خانه‌های ده را محکم و قشنگ بسازد.



- ۱_ نام این دو دوست چه بود ؟
- ۲- شغل خانواده این دو دوست چه بود؟
- ۳- پدر احمد آرزو داشت پسرش چکاره شود؟
- ۴_ مادر محمود دعای کرد پسرش چکاره شود؟



Setarehaydovoom

وقتی روز اول مهر شد و قرار شد که این دو دوست صمیمی به مدرسه بروند خیلی خوشحال شدند. هر دو کتاب‌هایشان را جلد کردند و قلم و دفترچه فراهم نمودند تا درس معلم را خوب یاد بگیرند و قبول بشوند. و اتفاقاً هر سال جزو شاگردان اول و نمونه بودند.

احمد که پدرش از بیماری مرموزی رنج می‌برد، دلش می‌خواست زودتر بزرگ شود و به آرزوی پدرش جامه عمل بپوشاند، و به مردم به خدمت کند. زیرا دهی که احمد و محمود در آنجا زندگی می‌کردند دکتر نداشت و آن‌ها اگر کوچک‌ترین ناراحتی پیدا می‌کردند باید يك فاصله طولانی تا ده دیگر را که دکتر داشت طی کنند.

هنوز چند ماهی از رفتن احمد و محمود به مدرسه نگذشته بود، که بیماری پدر احمد رو به وخامت نهاد و متأسفانه یک روز صبح که احمد آماده رفتن به مدرسه شده بود متوجه شد که پدرش مرده است.



- ۱- این دو دوست جز چه شاگردهایی بودند.
- ۲- پدر احمد بیمار بود یا محمود؟
- ۳- چرا احمد دلش می خواست دکتر شود؟
- ۴- در ده آنها اگر کسی بیمار می شد باید چکار می کردند؟
- ۵- پدر احمد چه زمانی فوت شد؟

احمد پس از مرگ پدرش بسیار گریه کرد. از طرفی دیگر او نمی‌توانست روزها به مدرسه برود و درس بخواند، چون که با همان سن کم باید در کشاورزی به مادرش کمک می‌کرد تا بتواند خواهر و مادر خود را تأمین نماید.

محمود که دوست خوبی برای احمد بود وقتی متوجه جریان شد با معلم او صحبت کرد و معلم هم ماجرا را برای مدیر مدرسه تعریف کرد و قرار شد که معلم مهربان شب‌ها به احمد درس بدهد تا او بتواند هم کار کند و هم درس بخواند.

بله بچه‌های خوب. احمد روزها کار می‌کرد و شب‌ها درس می‌خواند و هر سال هم قبول می‌شد و در این راه محمود به احمد کمک می‌کرد و هر چه یاد گرفته بود به او می‌آموخت.





۱- اعضای خانواده ی احمد چند نفر بودند؟

۲- بعد مرگ پدر احمد چه مشکلی برای او به وجود آمد؟

۳- چه کسی معلم رادر جریان کار احمد گذاشت؟

۴- معلم چه کاری برای احمد انجام داد؟



Setarehaydovoom

بچه‌های خوب! خلاصه ماجرای احمد و محمود به اینجا ختم می‌شود که پس از طی سالیان دراز، احمد بر اثر تلاش و کوشش دکتر شد و به خدمت مردم ده پرداخت و محمود هم همان‌طور که آرزو می‌کرد مهندس شد و به آباد کردن ده کوچکشان پرداخت.

شما هم یادتان باشد که در سایه تلاش و کوشش می‌شود هم درس خواند و هم کار کرد تا بتوانید در آینده به هم‌نوعان خود خدمت کنید، همان‌طور که احمد و محمود خدمت کردند و حالا خوشبخت هستند.

پایان

- ۱- احمد چه شغلی را انتخاب کرد؟
- ۲- محمود چه شغلی را انتخاب کرد؟
- ۳- ما چگونه می توانیم به هم نوعان خود کمک کنیم.
- ۴- آیا این دو دوست به خوشبختی رسیدند؟



Setarehaydovoom



Setarehaydovoom